نقل قول

علاقه مردم بنگلادش به شاعران ایرانی

محمدکاظم کهدویی، از استادان زبان و ادبیات فارسی درباره علاقه مردم بنگلادش به زبان فارسی می‌گوید: بعضی‌ها که در مدرسه عالیه یا مدارس قومی درس می‌خوانند- که تعدادشان هم زیاد است، مثل اینکه حدود ۱۵هزار مدرسه قومیه در بنگلادش هست- در این مدارس قومی یا مدارس علمیه، الفبای زبان عربی و فارسی که یکی است، الفبا را می‌خوانند، صرف و نحو را می‌خوانند، بوستان و گلستان را می‌خوانند، پندنامه عطار و بعضی کتاب‌های دیگر را می‌خوانند و با ادبیات فارسی آشنا هستند. اولین بار که من در اسفند سال ۱۳۷۲ همراه سفیر و پسرش به نماز عید فطر رفتیم، طبیعتاً خطبه‌های نماز را به زبان بنگالی می‌خواندند، اما یکدفعه دیدم خطیب می‌گوید: کما قال سعدی شیرازی: بَلَغَ العُلی بِکمالِه... من همان روزهای آغاز کار در دانشگاه، یک روز صبح از منطقه گلشن ۲ وارد سرویس دانشگاه شدم، از این مینی‌بوس‌های کوچک بود که به آن مایکروباس می‌گفتند، یکی از استادان پیرمرد به انگلیسی پرسید: شما اهل کجایید؟ گفتم ایران. با خوشحالی دست دراز کرد و با من دست داد و گفت: شیخ سعدی رحمت‌الله علیه، خیام رحمت‌الله علیه، حافظ شیرازی رحمت‌الله علیه، فردوسی رحمت‌الله علیه. یک به یک اینها را نام برد!

پاسخ خاطره‌انگیز فروزانفر به معنی یک واژه

علی‌اشرف صادقی، زبان‌شناس و از اعضای فرهنگستان زبان و ادب فارسی با تأکید بر اینکه استاد فتح‌الله مجتبایی «ذوالفنون» است، خاطره‌ای را از ایشان نقل می‌کند: آقای مجتبایی در رشته زبان انگلیسی تحصیل کرد اما به ادبیات فارسی علاقه‌مند بود و در زمان دانشجویی سر کلاس استاد فروزانفر حاضر می‌شد و پرسش‌های مربوط به ادبیات فارسی و بزرگان ادب را می‌پرسید. آن زمان دانشکده ادبیات در نزدیکی مؤسسه لغتنامه دهخدا بود و هنوز به پردیس دانشگاه منتقل نشده بود. آن زمان نکته‌ای از آقای مجتبایی شنیده بودم و از آقای فروزانفر پرسیدم، شنیدم کلمه «خاموش» قبل از قرن ششم به معنای امروزی‌اش به کار نمی‌رفته و به‌معنای ساکت و آرام بود. استاد تا میدان ژاله شروع کردند به شعر خواندن از شاعران قبل تا قرن ششم و شاهد آوردن که به معنای خاموش به کار رفته است و زمانی که به میدان ژاله رسیدیم، گفت کافی است؟ به هر حال از عجایب مرحوم فروزانفر بود.

رواداری خرقانی نیاز امروز دنیاست

حامد مختارانی، گرافیست و آهنگساز در گفت‌وگویی درباره ویژگی‌های اخلاقی خرقانی چنین بیان می‌کند: یکی از اصول مهم رواداری خرقانی، پذیرش دیگران با تمام اختلافات‌شان است. او بر این باور بود که هر فردی دارای حقیقتی است که باید به آن احترام گذاشت. همچنین محبت و شفقت در برخورد با دیگران از دیگر محورهای آموزه‌های اوست. خرقانی معتقد بود محبت می‌تواند پل ارتباطی میان دل‌ها باشد و به ما می‌آموزد که هر انسان دارای ارزش و کرامت است و نباید تنها بر اساس اعتقاداتش مورد قضاوت قرار گیرد. برای بهره‌برداری از آموزه‌های خرقانی، باید به ایجاد فضایی از گفت‌وگو و تبادل نظر اهمیت بدهیم. در دنیای امروز با وجود ابزار هنر و رسانه این ظرفیت وجود دارد که با بهره‌گیری از آن به یکدیگر نزدیک‌تر شویم، به نظرم رواداری خرقانی راز همزیستی و نیاز امروز دنیاست.

نمایش تحسین‌برانگیز احساسات ملی در «پرویزخان»

قربانعلی تنگشیر، از استادان دانشگاه سینما فیلم پرویزخان را نمونه‌ای موفق از فیلم ورزشی در سینمای ایران می‌داند و می‌گوید: این فیلم، مستندسازی واقعی داشته و انتخاب بازیکنان و دروازه‌بان‌ها با توجه به آن دوران خوب بوده است. پرویزخان یک فیلم اثرگذار و تحسین‌برانگیزی بود که احساسات ملی انسان‌ها را می‌توانست نمودار کند و خوب نشان دهد، مخصوصاً سکانسی از این فیلم سینمایی که فینال بازی‌ها بود که ایران موفق شد با کمترین امکانات این بازی را ببرد. شما حساب کنید آن زمان و در زمان قدیم چقدر امکانات ورزشی ما کم بود که حتی بچه‌ها جای تمرین و لباس نداشتند و حتی تهیه بلیت هواپیما برای‌شان مشکل بود و در این فیلم کارگردان به خوبی توانسته بود موفقیت‌های ورزش آن دوران ایران را به تصویر بکشد. همچنین بازی تک‌تک بچه‌هایی که یا بازیگر بودند یا خیر در فیلم پرویزخان ستودنی است که واقعاً من فکر می‌کنم وزارت ورزش باید این فیلم را دوباره برای همه نشان دهد.

گفت‌وگو با مهدیه‌سادات محور، کارگردان «چاو» از مستندهای حاضر در جشنواره حقیقت

فیلم‌سازی از بارداری زنی نابینا برایم تجربه‌ای عجیب بود

احمد محمدتبریزی

مستند «چاو» با سوژه‌ای حساس و تأثیرگذار در جشنواره حقیقت حضور دارد. مهدیه‌سادات محور، کارگردان این فیلم مستند، برای ساخت «چاو» به کردستان سفر کرده و ماجرای بارداری عجیب زنی نابینا را به تصویر کشیده است. محور در مستندسازی به سوژه‌هایی از جنس تولد، بارداری و سقط جنین علاقه دارد و این بار سعی کرده است از زاویه متفاوتی این موضوع را نشان دهد. دقایقی با او درباره مستند «چاو» به گفت‌وگو پرداختیم که در ادامه می‌خوانید.

درباره فیلم‌های مستند همیشه نخستین سؤال به پیدا کردن سوژه برمی‌گردد. در سوژه مستند «چاو» با زنی نابینا و باردار طرف هستیم که شرایط خیلی خاصی دارد. چطور به این سوژه رسیدید با الهام و سیامک در کردستان آشنا شدید؟

یکی از مهم‌ترین بخش‌های مستندسازی پیدا کردن سوژه است. به نظرم سوژه خوب خودش ۶۰درصد فیلم است. حالا گاهی سوژه خوبی پیدا می‌کنید ولی برای ساختش اذیت می‌شوید. سوژه الهام خیلی خوب بود ولی به راحتی نمی‌شد قصه‌اش را پیش برد، چون شخصیت اصلی مستند نابینا بود و نمی‌شد در موقعیت‌های مختلف تنها قرار بگیرد و همیشه باید کسی کنارش قرار می‌گرفت و همین موقعیت و تصویر ما را به هم می‌زد، چون آدم سفارشی‌سازی نیستم و آزاد کار می‌کنم، در طول سال خودم سوژه‌هایم را تخیل می‌کنم. مثلاً می‌گویم کاش زنی نابینا را که باردار است پیدا کنم و ببینم چگونه دوران بارداری‌اش را طی می‌کند. بعد چنین سوژه‌ای را به همه می‌سپارم تا برایم پیدا کنند. مثلاً موضوع را به دکتر، ماما، افراد معلول و قشرهای دیگر می‌گویم. قبل از سوژه الهام، یک پزشک اطفال سوژه‌ای را به من معرفی کرد و گفت بچه نابینایی برایم آورده‌اند که پدر و مادرش هم نابینا هستند و بیا از اینها فیلم بگیر. خیلی سوژه خوبی هم بود! سه نابینا که در یک خانواده در یک روستای محروم زندگی می‌کردند. اول دغدغه‌ام این بود که از آنها فیلم بسازم ولی بعد دیدم بچه به دنیا آمده و آن قصه‌ای که می‌خواستم دیگر روایت شده است. شش هفت ماه با این خانواده در ارتباط بودم ولی قصه‌ای که می‌خواستم درنمی‌آمد. بعد آنها الهام را به من معرفی کردند و از این طریق با سوژه مستند «چاو» آشنا شدم.

پس از معرفی و آشنایی با الهام چطور او را برای ساختن فیلم مستند از زندگی‌اش راضی کردید؟

وقتی با الهام تماس گرفتم، حالش بد بود و برای ساختن مستندی از زندگی‌اش تردید داشت. آن زمان ماه دوم یا سوم بارداری‌اش بود و به من گفت باید یکی از جنین‌هایم را سقط کنم، حتی با دوستان انجمن‌های حامی جنین که در ارتباط بودم، موضوع را در میان گذاشتم و آنها هم گفتند باید او را از این تصمیم منصرف کنیم. خودش تردیدهای زیادی داشت و نمی‌دانست با وجود نابینایی چگونه می‌خواهد دو بچه را که یکی از آنها احتمالاً معلول خواهد بود، مدیریت کند.

چرا باید یکی از جنین‌ها را سقط می‌کرد؟

در آزمایش ژنتیک تشخیص داده بودند یکی از جنین‌ها ضعف جسمانی و نابینایی خواهد داشت، اما نکته این است که هیچ کدام از این تشخیص‌ها در دوران بارداری قطعی نیست و ممکن بود بچه الهام به دنیا بیاید و سالم باشد. همین اذیتش می‌کرد، چون هیچ دکتری به قطعیت نمی‌گفت این بچه مشکل خواهد داشت. بالاخره این تصمیم را گرفت و خیلی ماه‌های اول حالش بود و پروسه خیلی دردناکی برایش رقم خورده بود. پروسه سقط کردن هم خیلی دردناک است. یک آمپول به شکم مادر وارد می‌کنند و آن آمپول مستقیم به قلب جنین می‌خورد. الهام می‌گفت تا یک روز حس می‌کردم جنین هنوز زنده است و قلبش به کندی می‌زند. نکته جالب در مورد الهام این بود که او یک جنین مرده و یک جنین زنده را تا پایان بارداری حمل می‌کرد.

پس از کش و قوس این مسئله باید تصمیم به ساختن مستندی از زندگی‌اش هم می‌گرفت؟

می‌دانستم الهام درگیر چه حالی است و می‌توانستم حال او را از اینجا به بعد حدس بزنم. فقط اصرار می‌کردم قبول کند تا من وارد زندگی‌اش شوم. برایم کمی سخت بود، چون من خیلی با زندگی یک زن نابینا ناآشنا بودم. الهام خیلی تجربه جالب و عجیبی برایم بود و نکته مهم مستند «چاو» این بود که خیلی قصه‌های عجیب‌تر و خاص‌تری هم در زندگی‌اش بود و ما آنها را گرفتیم و یک بار هم تدوین کردیم ولی حس کردم با نشان دادن آن اتفاقات در حق زندگی‌شان بی‌انصافی می‌کنم، حتی شب بارداری‌اش مشکلی با همسرش ایجاد شد و من همه را فیلم گرفتم ولی هرچقدر با خودم کلنجار رفتم، دیدم از انسانیت یک فیلمساز به دور است که به خاطر جذاب‌شدن فیلمش وارد حیطه خیلی خصوصی زندگی سوژه‌هایش شود. درست است الهام به من اجازه وارد شدن به زندگی‌اش را داده بود ولی مطمئن بودم پس از اکران فیلم، در رابطه‌اش با شوهرش مشکل ایجاد می‌شد و خودش هیچ وقت از آن روایت راضی نمی‌شد. فیلم را دوباره تدوین کردم و تمام آن روایت را کنار گذاشتم و دوربین را سمت ماجرای سقط کردن گذاشتم و گفتم اگر یک نفر حس پشیمانی الهام را از این کار بگیرد، برایم کافی است.

> **بچه‌شان کاملاً سالم به دنیا می‌آید. من می‌توانستم پلان آخر را خودم بگیرم اما یک روز از الهام خواستم از «الوین» برایم فیلم بگیرد و بفرستد. وقتی که فیلم را فرستاد، من دیدم فیلم گرفتن یک مادر نابینا چقدر عجیب است. او نمی‌داند بچه‌اش کجاست و درست فیلم نگرفته و در عین حال اصرار دارد بچه او را ببیند**

شما در ماه چندم بارداری برای ساخت مستند وارد زندگی‌شان شدید؟

من ماه ششم وارد شدم و سه بار برای ضبط به کردستان رفتم و در طول چند ماه چند روزی را با آنها بودم.

مستند «چاو» علاوه بر سقط جنین از چند زاویه دیگر مخاطب را درگیر می‌کند، یعنی زندگی خصوصی و اجتماعی و مسائل شغلی و بارداری همه باهم توأمان شده بود تا با زاویه‌های مختلفی از زندگی الهام آشنا شویم و این یکی از نقاط قوت و جذابیت مستند به شمار می‌رود!

بخشی از روایت زندگی برای الهام از زبان نزدیک‌ترین فرد به اوست که همان شوهرش است. الهام مسائل زندگی را از تعریف‌های سیامک می‌دید و می‌شناخت. همچنین الهام خیلی آدم باهوش و حساسی بود. خیلی به شخصیت آدم‌ها توجه می‌کرد و همان چند روز اول ورودمان با جزئیات ویژگی عوامل فیلم را می‌دانست. این خیلی برایم جالب بود که الهام روایت شفاهی از آدم‌ها دارد تا یک روایت تصویری! رابطه الهام با شوهرش هم خیلی عجیب بود و یک رابطه روتین و معمولی نبود، البته من از خیلی اتفاقات زندگی مشترکش گریز زدم و سعی کردم در سالم‌ترین موضع ممکن آن را تعریف کنم. سعی کردم وضعیت اقتصادی‌شان را با تصویری از خانه و زندگی‌شان به تصویر بکشم و نشان دهم یک زن نابینا آنقدر توانایی دارد که سر کار برود.

در نهایت بچه الهام سالم به دنیا می‌آید؟

بچه‌شان کاملاً سالم به دنیا می‌آید. من می‌توانستم پلان آخر را خودم بگیرم اما یک روز از الهام خواستم از «الوین» برایم فیلم بگیرد و بفرستد. وقتی که فیلم را فرستاد، من دیدم فیلم گرفتن یک مادر نابینا چقدر عجیب است. او نمی‌داند بچه‌اش کجاست و درست فیلم نگرفته و در عین حال اصرار دارد بچه او را ببیند. چون کل موضوعم دنیای مادر نابینا و بچه نبود سعی کردم در همان یک دقیقه تمامش کنم و به نظرم همان یک دقیقه کلی حرف دارد.

پنهان‌شدن دوربین در فیلم مستند اهمیت زیادی دارد و این از شاخصه‌های خوب این مستند است که ما حضور دوربین را حس نمی‌کنیم. چطور به این نقطه در کار مستندسازی‌تان می‌رسید؟

این را در فیلمسازی‌ام خیلی از من می‌پرسند. در «چاو» الهام نمی‌دیدید که دوربین ما کی روشن می‌شود و جاهایی که به سیامک می‌گفتیم بیرون برود، الهام تردید داشت که این اتفاق افتاده یا نه، چون جلوی سیامک یکسری حرف‌ها را نمی‌زد و می‌خواست مطمئن باشد که سیامک پیشش نباشد. در کل، نکته اصلی این است که خیلی قبل‌تر از اینکه فیلم را شروع کنم با سوژه‌ام رفیق می‌شوم. در سه شبی که به زایمان الهام مانده من و او باهم در خانه می‌خوابیدیم و هیچ کس دیگری پیش‌مان نبود. الهام تمام مسائل و نگرانی‌اش را با من مطرح و با من مثل یک دوست برخورد می‌کرد. تا این حریم بین فیلمساز و سوژه نشکند، فیلم مستند درنمی‌آید. بارها شده که سوژه با من راه نیامده و نتوانسته‌ام این حریم را بشکنم و به همین خاطر دوربین را روشن نکرده‌ام.

پرتره

نقدی به «آسانسور» یکی از مستندهای تماشایی جشنواره حقیقت

سلامی دوباره به آفتاب

احمد جوان

مستندهای اجتماعی برای همراه‌کردن مخاطب‌شان باید داستان‌هایی متفاوت و شخصیت‌هایی متمایز داشته باشند. حالا هر چقدر این داستان و شخصیت متفاوت و متمایز باشد، قدرت درگیرکردن آن خیلی بیشتر می‌شود.

مستند «آسانسور» که در جشنواره حقیقت امسال حضور دارد، تمام شاخصه‌های لازم را برای دیده‌شدن و جذب مخاطب دارد. این مستند به سرگذشت عجیب و دراماتیک محمد صابری، یکی از بازیگران سریال «یاغی» می‌پردازد که توانسته است پس از سال‌های طولانی خودش را از دام اعتیاد نجات دهد و تولدی دوباره داشته باشد، اما این تولد دوباره برای محمد صابری بدون درد و رنج نبوده است. او در سال‌های سیاه اعتیادش، زن، فرزند و خانواده‌اش را از دست داده و بازی در سریال «یاغی» به او امکانی دوباره برای پیداشدن خودش در زندگی می‌دهد. در «آسانسور» ما رنج‌های آدمی را می‌بینیم که هرلحظه برای ساختن دوباره زندگی و حفظ شخصیت اجتماعی و پاک ماندن تلاش می‌کند؛ تلاشی که برای محمد صابری به این راحتی‌ها نیست و هر لحظه‌اش با درد، رنج و سختی همراه است.

جواد رزاقی‌زاده به عنوان کارگردان «آسانسور» خیلی خوب و هوشمندانه توانسته است به زندگی محمد صابری بار دراماتیک دهد و در مدت یک ساعت، مروری بر زندگی پرمرارت او داشته باشد، ضمن اینکه بازیگربودن محمد صابری و حس آشنایی مخاطب با او و سریال، کمک زیادی در همراه شدن مخاطب با سوژه مستند می‌کند. صابری در فیلم از خاکستر خودش، انسان دیگری بنا می‌کند و فرصت بازی در سریال «یاغی» و آشنایی با هنرمندانی مثل محمد کارت و علی شادمان به او تشخص و هویت تازه‌ای می‌دهد. او در زندگی مسیر پرچالشی را پیموده و امیدوار است پس از اعتیاد و کارتن‌خوابی، بالاخره زندگی روی خوشش را به او نشان می‌دهد. حسرت ۱۳ساله ندیدن پسر، مهم‌ترین دغدغه و دلتنگی صابری است. پسرش مهم‌ترین انگیزه او برای ادامه دادن و پاک ماندن و بازی در سریال است. او در نهایت در پشت صحنه سریال موفق می‌شود پسرش را پس از سال‌ها ببیند و یکی از احساسی‌ترین صحنه‌های مستند را رقم می‌زند.

روایت ساده، راحت و خودمانی صابری از زندگی‌اش به نقطه مثبت سریال تبدیل شده است. او ترسی بابت گفتن از گذشته ویرانش ندارد. صابری همانقدر که از سیاهی‌های گذشته حرف می‌زند، به همان میزان نسبت به آینده امیدوار است؛ امیدی که در نهایت با رسیدن دوباره به همسر و ازدواج مجددش، طعم شیرینی و خوشی می‌گیرد.

فیلم مستند

نگاهی به مستند «ضدقهرمان»

حیات سیاسی خلخالی به روایت تصویر

«ضدقهرمان» ساخته عارف افشار بعد از «برزخی‌ها» دومین فیلم مستند پرسروصدای این کارگردان جوان است که با حمایت سازمان هنری- رسانه‌ای اوج تولید شده و این بار صادق خلخالی را محور روایت قرار داده است.

شاید مهم‌ترین سؤال در ذهن مخاطب در مواجهه با چنین اثری این باشد که چه نیازی است سراغ بازخوانی و روایت تاریخی زندگی اشخاص یا اتفاقاتی که مثلاً ۴۰سال پیش روی داده است در قالب فیلم مستند برویم؟ صریح‌ترین پاسخی که می‌توان به این پرسش داد این است، نخست اینکه یکی از کارکردهای اساسی فیلم‌های مستند کشف حقیقت است و دوم اینکه نسل جدید به روشن شدن و روایت درست از رویدادهای گذشته خصوصاً دهه اول پیروزی انقلاب، یعنی دهه ۶۰ نیاز روزافزون دارد.

عارف افشار در «ضدقهرمان» سراغ روایت زندگی و زمانه مرحوم خلخالی، نخستین حاکم شرع دادگاه انقلاب، نماینده مجلس شورای اسلامی و مجلس خبرگان رفته و سعی کرده است از یک زاویه غیرمعمول و جالب حیات سیاسی مرحوم خلخالی و تصمیمات او در تب و تاب روزهای پس از پیروزی انقلاب اسلامی و دهه ۶۰ و ریاستش بر کمیته مبارزه با مواد مخدر را به تصویر بکشد. کارگردان که در اثر قبلی خود یعنی «برزخی‌ها» هم اشاراتی به تصمیمات غافلگیرکننده خلخالی داشته است، این بار به طور مفصل و صریح در قالب مصاحبه رودررو با نزدیکان، یاران، موافقان و مخالفان، روایتی دست اول و کمتر شنیده‌شده درباره وی را به مخاطب عرضه می‌کند. یکی از ویژگی‌های مستند تاریخی- سیاسی این است که واقعیت به تنهایی روایتگر نیست و این هنر مستندساز است که با استفاده از عناصر واقعی (آدم‌ها) و کنار هم قراردادن صحنه‌های واقعی و آرشیوی، داستان یا پیام را به مخاطب انتقال دهد. کارگردان به رغم اظهارات نقادانه و صریح درباره خلخالی و مقایسه وی با شهید بهشتی و دیگران، در «ضدقهرمان»، قضاوت‌ها و داوری‌ها را کنار گذاشته و با دیدی بی‌طرفانه به سوژه نگاه می‌کند. اگر چه سوژه «ضدقهرمان» یعنی خلخالی و برخی دیگر از راویان رویدادهای آن دوره اکنون در قید حیات نیستند اما موافقان و مخالفان سرشناس او با هر گرایش فکری و سیاسی روبه‌روی دوربین قرار گرفته‌اند و نقادانه یا حمایت‌گرانه رویدادهای خاص و مربوط به او را در دهه ۶۰ برای مخاطب بازگو می‌کنند. اشخاصی چون علی‌اکبر ناطق‌نوری، مصطفی پورمحمدی، مهدی طالقانی و فیاض زاهد مقابل دوربین مستند نشسته‌اند و همین گفت‌وگوها «ضدقهرمان» را به اثری جذاب و قابل توجه حتی برای مخاطب عادی تبدیل می‌کند؛ مخاطبی که شاید از صادق خلخالی تنها روایت‌هایی کوتاه یا ضد و نقیض دیده و شنیده است.

در این مستند فرصتی فراهم شده تا نگاهی نو و صریح به عملکرد مسئولان در دهه اول انقلاب داشته باشیم؛ عملکردی که ممکن است در آن شرایط، درست یا غلط بوده باشد و در زمان خودش مورد تأیید و حمایت هم قرار گرفته اما اکنون مورد نقد، سؤال و حتی استیضاح است. «ضدقهرمان» با پیش‌پرده‌ای تاریخی درباره شهرنو و ساکنان آن و نحوه برخورد بزرگان انقلاب با این پدیده شوم یعنی تن‌فروشی و روسپیگری دوران پهلوی آغاز می‌شود. در ادامه با به میان کشیدن پای مبارزه با قاچاقچیان مواد مخدر و معتادان در سال‌های ابتدایی دهه ۶۰ به روایت قصه اصلی می‌پردازد. با این پیش‌درآمد، تصور اینکه «ضدقهرمان» شاید اثری تلخ و گزنده باشد، دور از انتظار نیست اما در ادامه می‌بینیم که اتفاقاً کارگردان با زیرکی حرف‌هایی از زیر زبان مصاحبه‌شوندگان درباره سوژه و قصه بیرون کشیده است که شاید در گفت‌وگوهای عادی درباره آن اظهارنظر نکنند، ضمن اینکه ته‌مایه‌های طنز و روایت خاطرات جالب از آن دوران نیز باعث ترغیب بیننده به دنبال کردن و تماشای ادامه این روایت مستند می‌شود.

در پایانبندی «ضدقهرمان» هم با یک پرسش مهم و البته عبرت‌آموز روبه‌رو هستیم. آیا سال‌های انزوا و تنهایی مرحوم خلخالی ناشی از عملکرد و تصمیمات سیاسی‌اش بوده یا اینکه ممکن است برای هر کسی در هر مقام و جایگاهی و حتی اشخاص عادی هم اتفاق بیفتد؛ پرسشی که با جملات صریح و قابل تأمل راویان و مصاحبه‌شوندگان، پاسخ داده می‌شود.

و دست آخر اینکه یکی دیگر از نکات جالب توجه و البته تحسین‌برانگیز مستند، حمایت سازمان اوج از آثاری چون «ضدقهرمان» و امثال آن است که فرصتی برای قضاوت‌های صریح و عبرت‌آموز تاریخی فراهم می‌شود.